

حافظ از نظر میرداماد

برگرفته از کتاب ملاصدرا، تألیف هانری کوربن (ترجمه ی ذبیح الله منصوری)

حسن رزم دوست - تهران

ایمان حاصل کرده‌ام که در دستگاه خلقت حتی یک نقطه خطا وجود ندارد.

ممکن است بپرسید حافظ بعد از این که به خطای خود پی برد و دانست که شعر دوره‌ی جوانی او ناشی از جهل بوده، چرا آن شعر را از بین نبرد و در دیوان خود به ثبت رسانید؟
جواب این پرسش این است که حافظ در دوران زندگی، اشعار خود را جمع‌آوری نکرد و نمی‌خواست جمع‌آوری کند.

حافظ بعد از این که شروع به عمل کرد و به وسیله‌ی حکمت عملی به شاهراه حقیقت رسید، جزو عارفان فرقه‌ی موسوم به (ملاطیه) گردید و پیروان فرقه‌ی مزبور کسانی بودند که از هر گونه تظاهر خودداری می‌نمودند و از این حیث آن‌ها را فرقه‌ی ملاطیه خواندند که نفس خود را از تظاهر و خودپرستی ملامت می‌نمودند. حافظ بعد از رسیدن به شاهراه حقیقت حتی یکی از غزل‌های خود را ثبت نکرد که مبادا اثری از او باقی بماند. عرفای فرقه‌ی ملاطیه حتی باقی‌ماندن نوشته و شعری را از خویش دلیل بر خودخواهی می‌دانستند و معتقد بودند که علاقه به حفظ نام بعد از مرگ خودپرستی است.

هر شعر که در دیوان حافظ دیده شود که دال بر تظاهر باشد، از اشعاری است که حافظ در دوره‌ی جوانی سروده یعنی در دوره‌ی که هنوز خام و جاهل بود، از جمله این شعر:

بر سر تربت ما گر گذری همت خواه

که زیارت‌گه رندان جهان خواهد بود

یا این شعر:

عراق و شام گرفتی به شعر خود حافظ

بیا که نوبت بغداد و ملک تبریز است

این‌ها از اشعاری است که حافظ در جوانی که حکمت تحصیل می‌کرد، بدون این که (عمل) داشته باشد، سروده و اگر خود او اشعارش را ثبت و در دیوانی جمع می‌کرد، این گونه اشعار که دلیل خودستایی است، در دیوان حافظ دیده نمی‌شد.

حافظ امیدوار بود اشعارش از بین برود، اما مردم طوری اشعارش را دوست می‌داشتند که بعد از مرگ حافظ، پادشاه شیراز و فارس به

اشاره: با تعظیم به اهل معرفت و عرض سلام به خوانندگان، بخشی از مذاکرات میرداماد با شاگرد جوانش ملاصدرا را به مجله‌ی حافظ تقدیم می‌کنم چون مطالبی دارد که با حافظ‌شناسی مرتبط است و هر چند کسی شاهد و ناظر نبوده که میرداماد این مطالب را به ملاصدرا گفته باشد، ولی باز هم تکرار آن بی‌خاصیت نیست چون این مطالب را یا میرداماد گفته، یا هانری کوربن، یا ذبیح‌الله منصوری (مترجم) و به هر صورت به یک بار خواندن می‌ارزد:

بعضی از اشخاص در دوره‌ی جوانی پس از تحصیل حکمت لغزیدند زیرا عمل نمی‌کردند اما بعد از این که دست به (عمل) زدند توانستند خود را از پرتگاه بالا بکشند، یکی از کسانی که موفق شد خود را از پرتگاه بالا بکشد، همشهری تو شمس‌الدین حافظ شیرازی شاعر معروف است که در جوانی شروع به تحصیل حکمت کرد بدون این که وارد (عمل) گردد و گرفتار تردید و آن‌گاه انکار گردید و حتی منکر علم و قدرت خداوند شد و این شعر را سرود.

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

در این شعر حافظ شیرازی به طور صریح منکر علم و توانایی خداوند شد و خلقت را محصول خطای خداوند دانست و گفت پیر او مردی است که چون حسن نیت دارد از خطای خداوند صرف‌نظر کرده و آن را ندیده گرفته است! لیکن همین (حافظ) بعد از این که شروع به عمل کرد و موفق شد که خود را از پرتگاه بالا بکشد، راه حقیقت را یافت و متوجه شد که انکار او در دوره‌ی جوانی ناشی از نادانی بوده و چون چشم‌هایش به خوبی نمی‌دیده و گوش‌هایش به خوبی نمی‌شنیده و حکمت بدون عمل، او را خودپسند و مغرور نمود، اندیشید که خداوند خطا کار بوده است و همین شخص که خداوند را خطاکار می‌دانست و عقیده داشت که خلقت جهان مولود یک عمل خطا می‌باشد، وقتی به شاهراه حقیقت رسید و چشم‌ها و گوش‌هایش باز شد این شعر را سرود:

نیست در دایره یک نقطه خطا از کم و بیش

که من این مساله بی‌چون و چرا می‌بینم

در این شعر، حافظ که به مرحله‌ی کمال رسیده بود، می‌گوید

اسم (شاه منصور از سلاطین آل مظفر) اطلاع داد که هر کس شعری از حافظ دارد به او تسلیم کند و در ازای هر بیت شعر یک مثقال طلا بگیرد.

مردم که اشعاری از حافظ داشتند نزد گماشتگان سلطان منصور بردند و در ازای هر بیت حافظ یک مثقال طلا دریافت کردند و اشعار مکرر پذیرفته نمی شد.

بعضی هم به طمع دریافت زر اشعاری را که از حافظ نبود با عوض کردن تخلص سراینده و قرار دادن اسم حافظ به جای آن نزد گماشتگان سلطان شیراز بردند و زر گرفتند و لذا یک قسمت از اشعاری که امروز در دیوان حافظ دیده می شود، از او نیست.

چون دیوان حافظ بعد از مرگش از طرف سلطان منصور مظفری تدوین گردید و او قصد داشت تمام اشعار حافظ را در یک کتاب جمع آوری نماید لذا در اشعار حافظ موارد متناقض زیاد دیده می شود و به طور کلی تمام اشعار مربوط به تردید و انکار، از دوره ی جوانی حافظ است و همچنین اشعاری که نشانه ی تظاهر و خودخواهی می باشد، مسبوق به دوره یی است که هنوز حافظ (حکمت عملی) را آغاز نکرده بود.

شاه منصور مظفری که حکیم نبود و از حکمت عملی بهره نداشت، نمی توانست آن دو نوع شعر را که یکی مسبوق به دوره ی جوانی و دیگری مربوط به دوره ی کمال حافظ بود جدا کند و هر دو را در یک دیوان آورد.

دیگر این که اشعار را بدون رعایت دوره های مختلف عمر حافظ در دیوان ثبت کرد و فقط قافیه ها را در نظر گرفت تا مثلاً تمام غزل هائی که دارای قافیه ی الف است، دنبال هم باشد.

در نتیجه قسمتی از اشعار که حافظ در دوره ی وصول به مرحله ی کمال سروده در آغاز دیوان است و قسمتی از شعرها که در دوره ی جوانی و جهالت و خامی سروده شده در انتهای دیوان در صورتی که باید برعکس باشد.

بعد از این که میرداماد از صحبت خود نتیجه گرفت از ملاصدرا پرسید: آیا می خواهی حکمت تحصیل نمایی بدون این که دچار خطر انحراف و لغزش بشوی؟

جوان شیرازی گفت: بلی و هرطور که مرا راهنمایی نمایی، عمل خواهم کرد و حکمت را با عمل توأم خواهم نمود تا این که گرفتار لغزش نشوم اما نمی دانم که (عمل) چیست و حکمت عملی چگونه است.

میرداماد گفت: من راه عمل را به دیگران نشان داده ام و به تو نیز نشان خواهم داد. حافظ توانست خود را به مرحله یی برساند که

تردید از او دور شود ولی بعضی نتوانستند که خود را از مرحله ی تردید بالاتر ببرند و همان جا ماندند.

شاعر هم وطن تو، حافظ، در دوره ی جوانی، حکمت تحصیل می کرد و هم از نفس اماره اطاعت می نمود و این موضوع به خوبی از اشعارش هویداست و آن هائی که تمام اشعار حافظ را که مربوط به می و معشوق است، از اشعار عرفانی می دانند، اشتباه می کنند و یک قسمت از اشعار هم وطن تو که مربوط به می و معشوق می باشد، مربوط است به شرابی که از آب انگور به دست می آید و معشوقی که دارای چشم و ابرو و لب و دهان است.

حافظ در زمان جوانی چون هنوز وارد حکمت عملی نشده بود و حکمت هم تحصیل می کرد و از هوای نفس پیروی می نمود، می گفت:

شاهدان در جلوه و من شرمسار کیسه ام

بار عشق و مفلسی صعب است می باید کشید

این شعر دارای جنبه ی عرفانی نیست و منظور حافظ از (شاهدان) زیارویان هستند و از تهی دستی خود شکوه دارد و می گوید او عاشق است لیکن مفلس و به همین جهت باید بار دشوار عشق و مفلسی را به دوش بکشد.

یا می گوید:

شهری است پر کرشمه و خوبان ز شش جهت

چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم

در این شعر هم که حافظ باز از تهیدستی خود شکوه کرده منظورش از خوبان چیزی غیر از نکورویان نمی باشد.

این اشعار در دوره یی سروده شده که حافظ هنوز حکمت عملی را پیش نگرفته بود ولی بعد از این که حکمت عملی را پیش گرفت، خود را بکلی از وسوسه ی نفس اماره مصون کرد و دیگر خواهش های نفس اماره نتوانست که او را از وصول به مرحله ی کمال باز بدارد و در همین مرحله است که می گوید:

ولی تو تا لب معشوق و جام می خواهی

گمان مدار که کار دگر توانی کرد

این شعر در دوره یی سروده شده که حافظ دریافته بود اگر بخواهد به مرحله ی کمال برسد نباید از هوای نفس اماره پیروی کند.

در این شعر هم منظور حافظ از معشوق و می معنای ظاهری این کلمات است، نه معنای عرفانی آن ها.

(برگرفته از: ملاصدرا، تألیف هنری کورین، ترجمه ی ذبیح الله منصور،

انتشارات جاویدان، ۱۳۸۰) ■